

ساختار حکومتی

نوشته

موری روت بارد

آنچه به دولت اطلاق نمی شود

دولت یک سازمان خدمات اجتماعی نیست. دولت برای دستیابی به اهداف انسانی لازم و ضروری نیست. دولت مجموعه ای از "ما" نیست که همیشه برای بهترین منافعمان عمل کند.

دولت سازمانی درون یک منطقه جغرافیایی مشخصی است که برای بکارگیری انحصاری تحمیل و اجبار خود برای دستیابی به اهدافش در تلاش است. دولت تنها گروهی است که ثروت خود را از طریق درخواست کمک های داوطلبانه و یا توسط فروش کالاهای محبوب و خدمات بدست نمی آورد. دولت بودجه ی خود را از طریق تهدید اجبار، و در صورت لزوم اعمال زور، با مصادره از مردمی که اموال خود را از طریق تولید و یا ارائه خدمات و خرید داوطلبانه آن توسط دیگر افراد کسب می کنند، بدست می آورد.

بنابراین دولت عملکرد و فعالیت افرادی که در آن ناحیه زندگی می کنند را تحت کنترل خود در می آورد.

دولت به چه اطلاق می شود

انسان ها بدون هیچ به این دنیا می آیند . ماموریت آنها یادگیری قوانین طبیعت و بکارگیری آن قوانین و انرژی های خودساخته برای تولیدات ارزشمند است، چیزهایی که می تواند بطور داوطلبانه تولید و با افراد دیگر مبادله شود.

با انجام این کار مشخص می شود که استانداردهای زندگی افراد تولید کننده بطور چشمگیری افزایش می یابد. استفاده از انرژی و دانش خود برای تولید و مبادله کالاهای مورد نیاز، یک روش طبیعی برای بشریت است.

در نتیجه با در نظر گرفتن منابع طبیعی و به کارگیری انرژی، یک فرد میتواند منابع طبیعی را به عنوان اموال خود در نظر گرفته و سپس با تولیدات دیگر افراد مبادله کند.

اگر افراد در یک منطقه این روش را پیش بگیرند، می توانند از روش دزدان دریایی یعنی "بکش یا کشته شو" جست بزنند. روشی که از طریق سرقت تولیدات دیگر افراد می توانید زنده باقی بمانید. به علاوه یک فرد از طریق تولید و مبادله می تواند به صلح، توازن و فراوانی دست یابد.

جامعه شناس آلمانی، فرانز اپنهایمز، تصرف اجباری کالاها و خدمات را "اهداف سیاسی" برای ثروتمند شدن می داند. این موضوع عملکرد یک

پارازیت یا انگل بر بدنه تولیدی افراد است که ثروت و سرمایه کلی را در یک منطقه کاهش داده و همچنین انگیزه تولید، فراتر از آنچه برای بقا نیاز است را از بین می برد.

دولت همان راه و روش سازمان دهی فرایندهای سیستماتیکی فوق است که از تولید کنندگان دریافت کرده و آنها را بطور اجتناب ناپذیری قانونی و سازمان یافته می سازد. دولت عملکرد پارازیت را دائمی و متوالی میسازد، بدون هیچگونه وقفه و تعلیقی، بدین صورت که مرگ هر تولید کننده ای با جایگزینی بی درنگ او همراه است.

دولت همیشه از پیروزی ها متولد می شود. زمانی که گروهی بر گروه دیگر پیروز می گردد، متوجه میگردد که میتواند به عنوان حکمران در قلمرو جدید ساکن شود و حق تاراج و غارت متوالی را از مردم مغلوب داشته باشد. در این شرایط دسته ی غالب خود را با عنوان "پادشاه" یا "امپراتور" منصوب میکنند و اغلب از طریق برکت رهبران مذهبی محلی به عنوان قدرت "الهی" برای فرمانروایی بر افراد آن سرزمین معرفی می شوند. این وضعیت، قانونی و شایسته است و همه باید به آن احترام بگذارند و از آن پیروی کنند.

چگونه دولت از خود حراست میکند؟

سوالی که پیش می آید این است که چگونه گروه حاکم بعد از تسخیر اولیه ی یک ناحیه یا کشور قدرت خود را حفظ می کند؟ بدلیل وجود اجبار در اساس کار دولت، آن ها نمی توانند بدون جلب مقبولیت اکثریت روی کار باقی بمانند. آن ها چگونه مورد قبول اکثریت واقع می شوند؟

بدلیل پارازیتی بودن گروه حاکم (و کارکنان حکومت اداری) بر فعالیت کل افراد، آن ها مقدار جزئی تری از جامعه محسوب می شوند. گروه های ارجح جامعه بواسطه ی خدمات، کمک هزینه ها، معافیت های مالیاتی، هدایا، انحصارات اقتصادی ویژه، حمایت بازار و غیره مصالحه می گردند. اما این کار به تنهایی برای مقبولیت گروه حاکم نزد اکثریت شهروندان کافی نیست.

به همین منظور افراد جامعه باید از طریق تبلیغات، رسانه ها و آموزش متقاعد شوند که دولت بخشنده و با تدبیر است و بهترین انتخاب ممکن در بین دولت هاست. دولت برای این کار به روشنفکران و اندیشمندان نیاز دارد که ایده هایی را برای آن دسته از برنامه ها مطرح کنند. در نتیجه معاهده ای بین دولت و اندیشمندان بسته می شود و آن ها از سمت دولت حمایت خواهند شد.

برخی از نظرات مطرح در حمایت حاکمان کنونی عبارتند از:

- 1) ایده ای که در آن حاکمان عملا از سمت خدایان نازل شده اند و در حقیقت خدایان هستند و یا در عصر تاریخی جدید از سوی عیسی مسیح از میان اصل و نسبی درد کشیده ، نازل شده اند. 2) حاکمان بواسطه ی مذهبی ترین افراد جامعه (کشیش یا روحانی) منصوب شده اند. 3)

حاکمان از اعضای " بهترین و درخشان ترین "، حکومت اشرافی، هستند و توانایی و درک و فهمی فراتر از بینش انسانهای فانی دارند.

4) حاکمان کارشناسان حقیقی مورد نیاز در دولت هستند و یا حداقل در هیئت خود خبرگانی را دارند که به آنها بگویند چه کاری را انجام دهند. 5) تمامی این موضوعات علمی و ثابت شده اند و بی شک حاکمان به تمامی آن علوم دسترسی دارند.

از مسائلی که مطرح شد این ایده به ذهن می آید که اداره دولت توسط حاکمان فعلی ضروری و واجب است و اگر اداره امور را بدست نگیرند، مصیبت و فاجعه به بار می آید. به علاوه کاری از دست شما ساخته نیست و باید یک نفر باشد که اوضاع و شرایط را بهبود بخشد. یک شخص برخلاف قدرت دولت چه اقدامی می تواند انجام دهد.

چندین قرن پیش در اروپا جنگ ها نه در بین مردم عادی بلکه بین گروه های مختلف اشراف رخ میداد. مردم عادی تصور نمی کردند که تحت تاثیر این موضوع قرار گیرند. امروزه جنگ به عنوان حمله بر مردم یک کشور منظور می گردد. مردم باید در آن شرایط برای دفاع از حاکمانی که از آن ها دفاع می کنند، متحد شوند.

هرچه قدرت یک حکومت مدت زمان طولانی تری تداوم داشته باشد، مردم تمایل بیشتری به توافق و همراهی آن دارند.

تک روی از میان برداشته شده و همراهی با گروه در وضع اجتماعی مقام بالایی پیدا می کند. زیرا نارضایتی گروه با یک یا چند نفر که افکاری متفاوت از بقیه دارند، آغاز می شود. همچنین حکومت باید هر نظر و عقیده ای از "تئوری های توطئه" که دارای اساس حقیقت است را منجزر کننده بداند. چرا که اگر فردی به تئوری های توطئه بنگرد، جستجو کرده و چیزی از فعالیت یا وضعیت فعلی امور بدست می آورد.

بنابراین خط قانونی و رسمی مطرح است و توسط رسانه ها آغاز و تکرار می شود. این همان اساس واقعی، اتفاقات مهم و شرایط و اوضاع وخیم است که از موضوعاتی نشات می گیرد مثل "جامه ای که در آن زندگی می کنیم"، "گرایشات گسترده"، "طبیعت"، "عوامل موثر در بازار" و منابع مبهم دیگری که فرد می تواند به آن فکر کند.

دولت می کوشد افراد موفق در زندگی احساس گناه داشته باشند. ایده پیش رو این است که افراد یا کشورهای موفق باعث می شوند افراد خوشبخت کمتری وجود داشته باشند و آنها باید مقداری از دارایی شان را به مردم فقیر و یا دولت ببخشند. در شکل پیشرفته تر آن ها باید مالیات پرداخت کنند.

مسئله این است که طبقه حاکم و حکومت اداری برای "کسب درآمد" فعالیت نمی کنند. آن ها اهداف و انگیزه های بزرگتر دارند و در جهت "خیرخواهی عموم" عمل می کنند. بنابراین برای فعالیتشان باید هزینه پرداخت کنیم.

"علم" به طور فزاینده ای به این مسئله می پردازد که چگونه دولت درآمدهای را که افراد جامعه به سختی بدست می آورند را در راه های متلف و زیان بخش هدر می دهد و از آنها با عباراتی با عنوان "کمک"، "امنیت"، "خیرخواهی عمومی" و یا "دفاع" نام می برد. موضوعاتی که فراتر از آزادی عمل افراد در خرج اموالشان به آنها سود می رساند.

چگونه دولت محدودیت هایش را برتری می بخشد؟

در طی گذر زمان مردم تلاش کرده اند برای دولت محدودیت هایی را تعیین کنند و دولت از طریق استفاده از افراد باهوش و فعال، راه هایی را در رابطه با آن محدودیت ها یافته است. هرگونه ایده، قاعده و قانونی در ارتباط با نظارت و محدودیت از امر اصلی آن برانداخته شده است تا در پایان با دولت هم پیمان شود.

موفق ترین آن "لایحه قوانین" و دیگر بخش های قانون اساسی آمریکا بود، اما بگونه ای شاخه قضایی خود را داور نهایی و یا تصمیم گیرنده در مورد قانون اساسی، منصوب کرده است. بدین معنی که قاضی می تواند اظهار دارد که قانون اساسی چیست. بدان وسیله این موضوع به عملکرد دولت مشروعیت می دهد. مشروعیتی که در طول زمان از آن چیزی که در ابتدا تصور شده، گسترده تر شده است.

قوه قضایی بخشی از دولت محسوب می شوند. آنها در جایگاه قضاوت کردن هستند که آن ها را از دولت جدا میکند. آنها به نظر مستقل و بی طرف هستند، اما زمانی که موضوعی که برای دولت حائز اهمیت است در میان باشد، انجام این کار بسیار دشوار است. حقیقت این است که مقیاس عدالت دادگاه، نوعی معجزه محسوب میشود.

او مثالی از معاهده جدید پیشنهادی از فرانکلین روزولت می آورد که در آن از چگونگی برحق بودن تصمیم دیوان عالی سخن به میان آمده است. در آن زمان برنامه های متنوعی توسط معاهده جدید مطرح است که مورد قبول اکثریت نیست.

ملحق شدن به یک دولت یا قانون اساسی، ماده های قانون، حوزه ها و سازمان هایی که در پی محدود کردن قدرت و رشد حکومت هستند، بدون اعطای قدرت به افراد برای اجرای آن محدودیت ها، کار ساز نخواهد بود. در آخر افرادی که با دولت در ارتباط هستند، قصد مشاجره بر سر فعالیت قدرت های دولت را دارند.

نظری که در مورد آمریکا مطرح است این است که دولت های انفرادی باید توانایی خنثی کردن هر فعالیت و قانونی را از دولت فدرال درون مرزی دولت داشته باشند و آن دولت فدرال باید بتواند محدودیت یا لغو هرگونه تجاوز به حقوق فرد یا بر آزادی او را بکار گیرد.

از جمله مسائلی که این موضوع با آن مواجه است این است که حق رای مخالف شهرها و شهرستان ها چه میشود؟ در مورد بقیه گروه های مردمی چگونه؟ مثل حق رای مخالف نانو ها و کشاورزان. و همین طور در مورد

یک ایالت و رفتار حکومت فدرال و یک ایالت در تبانی و سازش برای نقض حقوق فردی چطور؟ اگر شخصی این ایده را بزرگ جلوه دهد پس باید قدرت خنثی کردن یک قانون شخصی را داشته باشد. همین جا متوقف شویم. کمی از بحث اصلی فاصله گرفتیم.

وحشت یک دولت از چیست؟

خطرهایی برای قدرت و بقای خود.

فنا و نابودی می تواند از طریق مغلوب شدن بواسطه ایالت دیگر و یا انقلاب داخلی رخ دهد. این دو خطر (جنگ و انقلاب) بزرگترین بهانه برای متقاعد کردن افراد در کمک به حاکمان در دفاع از دولت از طریق تبلیغات است. این موضوع یعنی زور و اجبار می تواند در دولت اعمال شود.

جنگ با خطر نابودی همراه است اما فرصت بزرگی نیز برای تسخیر است. تسخیر سرزمین جدید و نیز تسلط بر قدرت های داخلی دولت با عنوان های "دفاع"، "ضرورت" و "امنیت" نام برده می شوند.

انرژی مصرفی برای تلاش بر دستگیری و تبئیه افرادی که ایالت را تهدید کرده اند را با تلاش و انرژی برای دستگیری افرادی که جرمی را مرتکب شده اند با هم مقایسه کنید تا دریابید کدام دلیل محکم تری را از سمت دولت استنباط می کنند.

چگونه دولت ها به هم مرتبط می شوند؟

یک سرزمین تقسیم بندی شده و در ایالات مختلف قرار گرفته است. یک دولت به طور طبیعی در پی راهی برای توسعه قلمرو خود است که معمولاً از طریق تسخیر و پیروزی امکان پذیر است. اگر منطقه ای قابل سکونت باشد و مغلوب شود، حاکمان آن منطقه جای خود را به حاکمان غالب می دهند.

تلاش های داخلی برای محدود کردن ایالات در سالهای 1600 تا 1800 در غالب بوجود آوردن قدرت تحمیلی قانون اساسی و محدودیت برای دولت ها ، بسیار موفقیت آمیز بوده است. تلاش های خارجی برای محدود کردن جنگ ها و حل مسائل بین دولت ها شامل گسترش و پیشرفت اینگونه مسائل با عنوان "قانون بین الملل" و حقوق "بی طرف" می شود.

بخش های قانون بین المللی از توافقات محرمانه بین بازرگانان برای تسهیل در جریان کالا و خدمات درون مرز و همچنین از قانون اداره نیروی دریایی برای تجارت بر اقیانوس در سراسر دنیا، نشأت گرفته است.

منظور از "قوانین جنگ" اجازه تجارت محرمانه و همچنین حفظ و نگهداری اموال خصوصی از مصادره است. حتی در زمانی که جنگ در حال پیشرفت است.

در قرن 17 در اروپا ارتباطات از طریق نامه نگاری و حتی سفرهای محرمانه بین ملت ها ی در جنگ ، بسیار رایج بوده است.

جنگاوری در قرن 20 و 21 فراتر از تمدن شدن نسبی که در بالا گفته شد، پیشرفت کرده است. به نظر می آید هدف تخریب و تباهی است.

برای حفظ برخی از اشکال صلح بین کشورها، نیاز است ایده ای بنام "قداست معاهدات" توسعه و گسترش یابد. بدین معنا که کسی اجازه اصلاح یا تغییر معاهدات را ندارد. اما طبعاً بسیاری از اصلاحات معاهدات غیر منطقی و غیر اصولی هستند و نمیتوانند مردم را به اجبار به پذیرش آنها سوق دهند. اما با این حال این کار را انجام می دهند.

تاریخ به عنوان رقابتی بین قدرت دولت و قدرت اجتماعی

آزادی عمل به منظور دنبال کردن تولید داوطلبانه ی کالا و خدمات بین سال های 1600 تا 1800 رشد بسیار داشته است و این موضوع از طریق فرایند یادگیری قوانین طبیعت و استفاده از آن ها برای منافع انسانی و تبادل داوطلبانه آن محصولات با دیگر اشخاص صورت گرفته است. در همین زمان تلاش های انسان بر محدود کردن قدرت دولت بواسطه انقلاب ها و بوجود آوردن قانون های اساسی مختلف بوده است.

با این حال در سال های 1900 تا 2000 در پی اثبات این مسئله هستند که دولت همیشه به دنبال راه هایی برای محدود کردن افراد و افزایش قدرت برای نظارت و کنترل و پرداخت مالیات شهروندان است و در این رقابت در حال پیشرفت یا مشاجره بین افراد و دولت بار دیگر دست هایی بالای دست یافته اند.

به تعداد جنگ ها، برده داری، قتل عام، جاسوسی دولتی بر شهروندان، تروریسم و انهدام عمومی بین سالهای 100 تا 2000 بنگرید تا متوجه شوید هم اکنون به کجا رسیده ایم.

در چند قرن اخیر هیچ کدام از اصلاحات قانون اساسی و دیگر تلاش ها برای بررسی قدرت و رشد حکومت موفق نبوده اند. همه آن ها با شکست روبرو شده اند. مسئله ی منع دولت هنوز حل نشده باقی مانده است. شاید راه های جدید بررسی و رسیدگی باید کشف شود تا به راه حلی درست و نهایی برای موضوع حکومت رسید.

انتهای چکیده

توضیحات و نظرات تلخیم کننده ، کلینگاو

این کتابی فوق العاده و 55 صفحه ای است که من نسخه اول آن را خواندم. در این کتاب ایده های فراوانی در یک پکیج کوچک بیان شده است. پیشنهاد میکنم نسخه اصلی آن را بخرید و بخوانید. این کتاب دارای ایده های ظریف و پیچیده ای بیشتر از آنچه من خلاصه نموده ام را شامل می شود.

من با اکثر نکات آن موافق هستم. فکر میکنم در آمریکا سیستمی بسیار ناقصی داریم، سیستمی که از نیروهای بیشتری مثل اشخاص مختلف، گروه های منافع مقرر، شرکت ها، مردم ثروتمند نشأت می گیرد و چارچوبی را برای دست یابی به معاهدات اساسی و دستورات و قوانین فراهم میکند. قوانینی که با دیگر مکان ها بر روی سیاره مقایسه شده اند. این عمل کارآمد و موثر نیست. من تصور میکنم این موضوع محدودیت های فراوانی را بر عملکرد افراد دارد و درآمد هایی را که به سختی بدست آورده اند را گرفته و مبلغ هنگفتی را در برنامه های مضر و مخرب به تباهی میکشد.

اما این مسئله بهتر از جایگزین های است که مطرح شده است. به عنوان آخرین نکته ای که نویسنده بیان کرده پیشنهاد میکنم کتاب " شاخه چهارم " نوشته مایکل ال ریس یا خلاصه ی آن را بخوانید. (خلاصه آن دیر یا زود منتشر می شود). این کتاب تلاشی است برای محدود کردن حکومت فدرال امریکا و بهترین نمونه است که تا بحال دیده ام. این کتاب خواستار تغییرات عمده مفیدی است و فکر میکنم آزادی و استقلال فردی را تا حد زیادی افزایش داده است و حتی احتمالاً به افراد بیشتری اجازه دستیابی به موفقیت و خوشبختی را می دهد.

کلینگا و